

پنجره‌ام را گل گرفتیم!

وبلاگ یعنی اتاقی که پنجره‌ای برای دیدار و گفتگو دارد. حالا پنجره‌ام را از ترس بلایای روزگار گل گرفته‌ام. کمی دلگیر است، ولی باید عادت کنم، باید بپذیریم تنها استالین و هیتلر نبودند که بر کله‌ی انسان‌ها رژه رفتند، آدمخواری و حذف و ترور و ستمگری فقط از جانب شارون نیست، هنوز برخی در تاریکی نشسته‌اند و پنجره‌ی دیگران را نشانه می‌روند. ترور ترور است. حمله‌ی فیزیکی به پنجره یا ماشین یا لباس یا تن یا حق انسان‌ها اسمش حمله‌ی فیزیکی است. تخریب و انهدام یک واحد بزرگ در نیویورک همانقدر منفور است که ویرانی و انفجار یک واحد کوچک در فلسطین. به خطر افکندن آزادی دیگران چیزی جز ترور نیست.

وبلاگ اما تجربه در جهان آزادی است که ما یاد بگیریم به حریم یکدیگر احترام بگذاریم. مخترع اینترنت پرمته‌ای بود که آتش را از خدایان ربود و به انسان‌ها هدیه کرد، بی‌آنکه خدایان المپ او را در کوه‌های قفقاز به زنجیر کشند و به مجازات سنگینش مقدر فرمایند. مخترع اینترنت و سپس سازندگان موبیل تایپ برای نزدیک‌تر شدن انسان‌ها، و تنوع افکار، و همه‌گیر شدن "نوشتن" امکانی فراهم آوردند تا انسانی بنویسد و انسانی دیگر بخواند و اگر خواست بر آن نقد یا نظری بنگارد. نوشتن با این امکانات دیگر فقط در حریم خبرگان نیست بلکه همگان از آن بهره‌مند می‌شوند.

اما برای خوانده شدن و دیده شدن در هر زمینه‌ای نخست باید عرق ریخت و تلاش کرد و خود را ساخت. هنگامی که اعتبار فراهم آمد، مردم می‌روند کتاب تو را می‌خرند و می‌خوانند.

روزی نویسنده‌ای به داستایوفسکی گفت: من چندین کتاب نوشته‌ام ولی نمی‌دانم چرا کتاب‌های مرا نمی‌خرند. داستایوفسکی گفت: «تو یک شاهکار بنویس همه‌ی کتاب‌ها را می‌خرند.»

کسی که اراده کند و بخواهد شاهکار بنویسد، اشغال نمی‌نویسد. حتی اگر اثرش شاهکار از آب در نیاید. و اینجوری نیست که کسی نوشته‌ای را به چاپ بزند و جلد کتاب آدمی شناخته‌شده را بر آن صحافی کند و به خورد مردم بدهد. و اینجوری هم نمی‌شود که کسانی بخواهند از این آزادی موجود سوء استفاده کنند، و هر مطلب نامربوطی را پای نوشته‌ی دیگران بگذارند، و تازه طلبکار هم باشند که چرا صاحب وبلاگ اشغال‌هاشان را از اتاقش جارو کرده است. اگر جارو نکنم اتاقم بو می‌گیرد، حریمم کثیف می‌شود، من انسانم، حق دارم بنویسم و منتشر کنم، تحقیر و تهدید هیچکس را بر نمی‌تابم. وقت اضافی هم ندارم

مدام جارو کنم. دلم می خواهد با دوستانم از وطن بگویم، از آزادی، از عشق، از اندوه، از استقلال، ادبیات، شادی، فرهنگ، کودک، هنر، زندگی، خوشبختی انسان ها، مبارزه با تروریسم، نان، آزادی، گریه، تنهایی، و هرچه دلم خواست، دوست ندارم زیر مطلبی با عنوان آزادی بیان، کسی کامنت قطعه قطعه کردن وطنم را بگذارد، دوست ندارم پای نوشته های من سربازان الهام علی اف و حیدر علی اف تبلیغ آذربایجان شمالی و جنوبی بگذارند، آنهم در روزگاری که امپریالیسم، آلمان شرقی و غربی را به هم متصل می کند تا توانا تر شود، و می خواهند ما را به تکه های کوچولو تقسیم کند که در دهان گنده اشان جا شویم. دوست ندارم پای نوشته ی انسانی من کسی به شخصیت دختر جوانی که همسن فرزند دوم من است اهانت کند تا روان بیمار خود را نشانم دهد، دوست ندارم آدمی ناشناس و بی چهره، به چهره ی چروکیده در سی سال کار و تلاش و مبارزه ی من اسید بپاشد...

پنجره ام را گل می گیرم و در اتاقی بی پنجره تنها می نویسم. نه صدایی، نه پرنده ای، نه نشانی از آن همه دوست. متأسفم که افرادی در جوامع آزاد مثل امریکا و اروپا هنوز لیاقت و شایستگی آزادی را ندارند، با تروریسم جهان را هر لحظه نا امن تر می خواهند، و با خودخواهی های احمقانه جهان را هر لحظه فاجعه آمیزتر می کنند، نور را می کشند، پنجره را می شکنند، اسید می پاشند، روی کله ی دیگران پا می گذارند، و انهدام واحدهای انسانی لذتشان است، و مرگ کسب و کارشان .

مرگ بر امریکا

مرگ بر انگلیس

مرگ بر اسرائیل

و مرگ بر مردمان این سه کشور پلید

که سیاستمدارانی از جنس افکار خودشان انتخاب میکنند
و همه ملت این سه کشور، مقصر و دستشان به خون بیگناهان

و کشتار بی دفاعان آلوده است